

اولین عید رستاخیر



اگر این آخر داستان بود، چقدر غم‌انگیز بود. اما خدا کار فوق‌العاده‌ای کرد. خدا گذاشت که عیسی برای همیشه بمیرد!



سپس سربازان قبر عیسی را مهر و موم کردند و از آن نگهبانی می‌کردند تا کسی نتواند به قبر داخل یا از آن خارج شود.

یکی از زنان در کنار قبر ایستاده بود و گریه می‌کرد. ناگهان عیسی بر او ظاهر شد! او با شادی به عقب برگشت تا به دیگران نیز بگوید که "عیسی زنده است! عیسی از مردگان



سپیده دم یکشنبه بعضی از شاگردان عیسی، فهمیدند که سنگ قبر عیسی به کناری زده شده است. وقتی آنها داخل قبر را نگاه کردند، عیسی آنجا نبود.



برخاسته است!"

مترجم Nahid Sepehri
بازگویی از Lyn Doerksen

نویسنده Edward Hughes
طراحی تصاویر Janie Forest

داستان 54 از 60

M1914.org

Bible for Children, PO Box 3, Winnipeg MB R3C 2G1 Canada

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.

اولین عید رستاخیر

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

انجیل مئی ۲۸-۲۶،

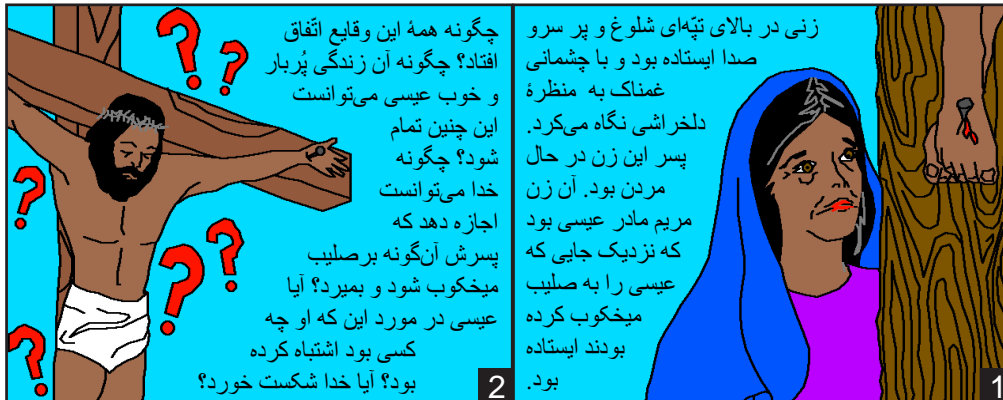
انجیل لوقا ۲۴-۲۲ و انجیل یوحنا ۲۱-۱۳

"کشف کلام تو نور می‌بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰

خیلی زود عیسی خود را به شاگردانش ظاهر کرد و جای میخ‌ها را روی دست‌هایش به آنها نشان داد. این حقیقت داشت: "عیسی زنده شده بود!" او پطرس را برای این که عیسی را انکار کرده بود بخشید، و به شاگردانش گفت به همه مردم در مورد او بشارت دهند و سپس به آسمان رفت جایی که در اولین کریسمس از آنجا به زمین آمده بود.

23



چگونه همه این وقایع اتفاق افتاد؟ چگونه آن زندگی پُر بار و خوب عیسی می‌توانست این چنین تمام شود؟ چگونه خدا می‌توانست اجازه دهد که پسرش آن‌گونه بر صلیب میخکوب شود و بمیرد؟ آیا عیسی در مورد این که او چه کسی بود اشتباه کرده بود؟ آیا خدا شکست خورد؟

زنی در بالای تپه‌ای شلوغ و پر سرو صدا ایستاده بود و با چشمانی غمناک به منظره دلخراشی نگاه می‌کرد. پسر این زن در حال مردن بود. آن زن مریم مادر عیسی بود که نزدیک جایی که عیسی را به صلیب میخکوب کرده بودند ایستاده بود.

فارسی

Persian

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند. مجازات گناه مرگ است.

خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر بیگانه خود را فرستاد تا با مرگش بر روی صلیب مجازات گناه ما را بپردازد. عیسی پس از مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. به این وسیله خدا اکنون می‌تواند گناهان ما را ببخشد.

اگر می‌خواهی از گناهان خود توبه کنی، این دعا را نزد خدا بخوان: خداوندا من ایمان دارم که عیسی برای گناهان من مرد و اکنون دوباره زنده است. خواهش می‌کنم وارد زندگی من بشو و گناهان مرا ببخش تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو باشم. کمک کن تا به عنوان فرزند تو برای تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن!

نه! خدا شکست نخورد و عیسی هم هیچ اشتباهی نکرده بود. عیسی همیشه می‌دانست که توسط انسان شریر کشته خواهد شد. حتی هنگامی که عیسی نوزاد بود آن خادم معبد که شمعون نام داشت به مریم گفته بود که سر نوشت غمانگیزی در انتظار اوست.



3

چند روز قبل از این که عیسی مصلوب شود، زنی آمد و شیشه‌ی عطر گرانبهایش را روی پاهای عیسی ریخت. یکی از شاگردان عیسی گفت: "این زن پولش را هدر داد." عیسی پاسخ داد: "این زن کار بسیار نیکویی انجام داده است او بدن مرا برای تدفین آماده می‌کند." این چه سخن عجیبی بود!



4

بعد از این یهودا که یکی از دوازده شاگرد عیسی بود، با رؤسای قوم یهود قراردادی بست که در ازای سی سکه نقره عیسی را به آنها تسلیم کند.



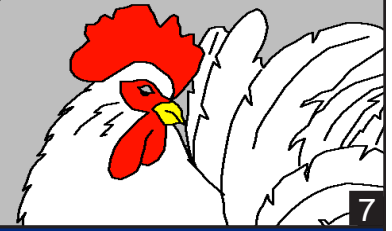
5

عید فصح یهودیان بود و این آخرین شامی بود که عیسی با شاگردانش می‌خورد. عیسی سخنان زیادی در باره وعده‌های خدا برای آنانی که خدا را دوست می‌دارند گفت. سپس نان و پیاله‌ای به شاگردانش داد تا بین خود تقسیم کنند. این برای آن بود که در آینده به یاد بیاورند که بدن و خون عیسی مسیح برای بخشش گناهان آنان داده شد.



6

سپس عیسی به شاگردانش گفت که یکی از آنان او را تسلیم خواهد کرد و همه آنها فرار خواهند کرد. پطرس گفت: "من فرار نخواهم کرد." عیسی به او گفت: "قبل از آن که خروس بخواند تو سه بار مرا انکار خواهی کرد."



7

در آن شب عیسی برای دعا کردن به باغ جتسیمانی رفت و شاگردانش که همراه او بودند به خواب رفتند. عیسی دعا کرد و گفت: "ای پدر اگر اراده توست این پیاله از من بگذرد. اما نه به خواست من بلکه به اراده تو."



8

ناگهان گروه زیادی به راهنمایی یهودا به باغ جتسیمانی وارد شدند. عیسی اصلاً مقاومت نکرد ولی پطرس گوش غلام رئیس کاهنان را برید. اما عیسی به سرعت گوش او را لمس کرد و شفا بخشید. عیسی می‌دانست که دستگیری او قسمتی از نقشه خداست.



9

آن جماعت عیسی را به خانه کاهن اعظم بردند. در آنجا بود که رهبران قوم یهود تصمیم گرفتند که عیسی باید کشته شود. در همان نزدیکی پطرس در کنار آتش با دیگر خادمان ایستاده بود.



10

آنان سه بار به صورت پطرس خیره شدند و به او گفتند: "تو از شاگردان عیسی هستی." ولی هر سه بار پطرس انکار کرد. همان طور که عیسی گفته بود. پطرس حتی نفرین کرد و قسم خورد که عیسی را نمی‌شناسد.



11

درست در همان لحظه خروس شروع به خواندن کرد. این برای پطرس شبیه صدای خدا بود که سخنان عیسی را به یاد پطرس آورد به همین خاطر پطرس به تلخی گریست.



12

یهودا نیز از کاری که کرده بود متأسف بود بنابراین نزد کاهنان رفت و خواست که سی سکه نقره را به آنها پس بدهد ولی آنها آن را قبول نکردند.



13

یهودا سکه‌ها را نزد آنها پرت کرد و سپس رفت و خود را کشت.



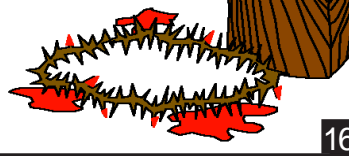
14

کاهنان عیسی را نزد پیلطس فرماندار رومی بردند. پیلطس گفت: "این مرد هیچ تقصیری ندارد." اما جماعت فریاد کردند: "مصلوبش کن! مصلوبش کن!"



15

سرانجام پیلطس تسلیم آنان شد و اجازه داد که عیسی مصلوب شود. سربازان عیسی را آزار می‌دادند و آب دهان به صورتش می‌انداختند و تازیانه‌اش می‌زدند. آنها تاجی از خار درست کردند و بر سر عیسی گذاشتند و سپس او را بر صلیبی چوبی میخکوب کردند تا بمیرد.



16

عیسی همیشه می‌دانست که این چنین کشته خواهد شد. او حتی می‌دانست که مرگ او باعث بخشش گناهان کسانی خواهد شد که به عیسی ایمان می‌آورند. در آن روز دو دزد نیز با عیسی مصلوب شدند. یکی از آنها همان جا در روی صلیب به عیسی ایمان آورد و به بهشت رفت ولی دیگری نه.



17

بعد از چند ساعت رنج کشیدن عیسی گفت: "تمام شد" و مُرد. کار او بر روی زمین تمام شد. دوستانش او را در یک قبر خصوصی دفن کردند.



18